



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۴/۱۲



حنیف رهیاب رحیمی

جمعه خان خام خو

با الهام از خواب وقت و ناوقت وزیر صاحب!

جمعه خان از دست پرخواهی به عذاب بود، در هر گوشه و کنار وخت و ناوخت خواب سرش غلبه می کرد و در شور خوردنی چشمانش پت می شد، بود که دندان های شاریده چوب تاک استفراغ می انداخت. جمعه خان برای از انواع خوردنی ها پرهیز کرد. پیش ناکس که به نظرش می رسید کمکش می نشد.



در هر جای خوابش می برد، خو جاهایی که برایش بیشتر مضر و آزار دهنده تمام می شد، وقت سودا خریدن و چانه زدن با دکاندار بود که یکی و یکبار حین چانه زدن ناگاه دهنش باز می رفت و تا بیدار می شد، می دید که دکاندار سودا ره به دوچند قیمت بالایش فروخته.

و یا گاهگاهی در حین راه رفتن که خواب بالایش غلبه می کرد عوض اینکه به خانه خود برود گاهی شب و گاهی در نصف روز، در خانه همسایه داخل می شد که از داخل شدن یک مرد بیگانه با آن تنه و توشه بد نمود، زن و مرد حیران می ماندند که کجا آمده و بالاخره پس از چند بار آمدن های ناگهانی و بیجای، همسایه مجبور شد با دسته جارو، تیرگز و بوت بر فرق فرقی کوبیده از خواب شیرین بیدار و از خانه بیرونش کنند.

این ها تنها نبود در رستوران هنگام نان خوردن، در تشناب در وقت رفع قضای حاجت، در سر نماز بخصوص در جماعت در مسجد گرم وقتی سرش را هنگام سجده بر زمین می گذاشت، دیگر بالا نمی شد، در مجلس فاتحه هر ساعتی که در مسجد داخل می شد، همیشه آخرین نفر می بود که بیرون می شد آنهم اگر کسی بیدارش می کرد.

این میراث با ارزش را جمعه خان از پدر بزرگوار خواب آلوده اش به ارث برده بود. چنانچه در گذشته ها، یکبار تصادفاً گاو پدرش که پنجشنبه خان نام داشت با گاو همسایه در یک شب چوپه می زائید و پنجشنبه خان به اتفاق همسایه اش یک یک چایجوش چای سبز هیل دار و چلم و چارخانه تنباکو را پیشروی شان مانده، دمبدم چلم دود می کردند و چای می نوشیدند تا مبدا خواب شان ببرد و زایمان گاوهای شانرا بخوبی نظارت و سرپرستی کرده نتوانند و در نتیجه گوساله ها ضایع شوند.

درین شب پنجشنبه خان یکی دوساعت با خواب مقابله کرده بود اما باز هم بزودی خواب به سراغش آمده و مانند مرغ گردن شکسته در حالیکه بدیوار تکیه داده بود، در شور خوردنی خُر و پُف اش بلند شد. همسایه اش چند لحظه بعد شاهد زایمان هردو گاو بوده اما وقتی که طرف های نصف شب پنجشنبه خان از خواب بیدار می شود، می بیند که گاو همسایه گوساله ماده و گاو او گوساله مرده ولادت کرده. اگر چه در اول بر بخت بد خودش خیلی لعنت و نفرین می گوید اما بعداً اهل خانه و دوستان کشف کردند هنگامی که پنجشنبه خان به خواب عمیق فرو رفته، گاو ها ولادت کرده اند و همسایه با چالاکي، جای گوساله ها را بدل نموده یعنی گوساله ماده و زنده را برای خود، و گوساله مرده را زیر پای گاو پنجشنبه خان رها کرده.

با یاد آوری این برگه تراژیدی از تأریخ همسایگی و همجواری جمعه خان، و در پهلوی آن لت و کوب های دسته جمعی که در عالم خواب از طرف زن و مرد حتی کودکان همسایه نوش جان میکرد، نفرت و انزجارش روز بروز نسبت به همسایه اش بیشتر می شد.

این وضعیت یک عده اشخاص بیکار را که برای چرب ساختن شکم شان پشت بهانه سرگردان بودند تشویق کرد تا از این مناسبات انجر و بنجر و خواب آلودگی جمعه خان هم یک نان شکم سیر نوش جان کنند و هم وقت شانرا خوش بگذرانند. بناءً چند نفر شان نزد جمعه خان و چند نفر شان هم نزد همسایه رفته و با گفتن کلمات چرب و نرم و بیان چند آیت و حدیث و گفتار بزرگان در مورد قباحات جنگ و کینه و دشمنی، بالاخره هردو طرف را راضی ساختند تا یک مهمانی کلان ترتیب دهند و بدین وسیله کدورت ها را رفع و کینه ها را از دل ها دور کنند.

هیأت های شکم پرست و مغرض پایین و بالا دویند و مجلس ها کردند تا اینکه جمعه خان به خاطر تخطی های وخت و ناوخت و تجاوز بر حریم خانه همسایه حین خواب، ملامت شناخته شد و مکلف به ترتیب یک دعوت شد تا ذریعه آن صلح و دوستی را برای طرفین و اهل منطقه به ارمغان بیاورد.

جمعه خان بالاخره قبول کرد و به خاطر عزت داری و قدردانی از مهمانان، باوجود عدم رضائیت عیالداری اش یگانه گوسفند شانرا سر برید و دعوت مکلف و غذاهای متنوع را ترتیب داد و در شب موعود گروپ شکم پرستان مفتخور و همسایه ها دعوت شدند. خوردند، گفتند و شنیدند و نوشیدند و پس ازینکه شکم ها سیر و چرب شد، جمعه خان از همدردی، دلسوزی و اقدام نیک دوستان شکر گذاری کرد اما پس از دقایق کوتاهی در اثر فشاری که از معده پر بالای مغزش وارد آمد، توازن خواب و بیداری اش را برهم زد و دلش از دست خواب چنان غارت غارت شد که زودتر از هر روز و هر وقت دیگر به خواب عمیقی فرو رفت چنانیکه اگر بجه خانه را هم بالای سرش می نواختند، خیر نمی شد. طرف های نیم شب ناگهان باز هم باران مشّت و لگد و ضربات کوری بوت های زنانه خواب عمیق و شیرینش را مختل کرد جمعه خان به مجردی که چشم باز کرد دید که اینبار این خانم و اولادهای خودش هستند که در زدن بر سر و رویش مسابقه دارند.

جمعه خان در زیر ضربات مشّت و لگد خانم و اولادهایش در حالیکه هنوز نیمه خواب بود فهمید که اصل گپ در کجاست: مفتخواران و شکم پرست ها با استفاده از خواب آلودگی و سادگی اش بدون اینکه مستحق مهمانی را بالایش چپه کردند، خوردند و پس کار شان رفتند.

تکالیف پخت و پز و سایر مصارف و ریشخند زدن آنها یک طرف قضیه اما درد آورتر از همه این بود که:

«یگانه گوسفند شانرا هم درین راه قربانی دادند